

دکتر راجر گرین، مسیحیت آمریکایی، جلسه ۶، جانانان ادواردز و اولین بیداری بزرگ

راجر گرین و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر راجر گرین در تدریسش در مورد مسیحیت آمریکایی است. این جلسه ششم، جانانان ادواردز و اولین بیداری بزرگ است.

من به نوعی در مورد آن صحبت می‌کنم، بنابراین فکر کردم از جانانان ادواردز خوانده‌ام که ما تازه صحبت در مورد او را تمام کرده‌ایم، اما می‌خواهم ببینم آیا بعد از شروع بحث، سوالی در مورد جانانان ادواردز وجود دارد یا خیر.

تنها خطبه‌ای که از جانانان ادواردز می‌شناسید، همان خطبه‌ای است که او به خاطرش شناخته می‌شود. خطبه‌ی آتش و گوگرد. عنوان آن خطبه چیست؟ گناهکاران در دستان خدایی خشمگین. شما این را می‌دانید.

خب، او کلی موعظه‌های دیگر هم دارد، اما به دلایلی، آن موعظه چیزی است که در ذهن مردم می‌ماند. بنابراین، چیزی که امروز می‌خواهم بخوانم فقط یک پاراگراف نزدیک به انتهای موعظه است. این جنبه‌ی بشارتی او از جانانان ادواردز است که اینجا مطرح می‌شود.

و حالا شما یک فرصت فوق‌العاده دارید. روزی که مسیح در رحمت را کاملاً باز گذاشته است، با صدای بلند گناهکاران بیچاره را صدا می‌زند و فریاد می‌زند.

روزی که بسیاری به سوی او هجوم می‌آورند و به سوی پادشاهی خدا هجوم می‌آورند. بسیاری روزانه از شرق، غرب، شمال و جنوب می‌آیند. بسیاری که اخیراً در همان شرایط فلاکت‌باری بودند که شما در آن هستید اکنون در وضعیت شادی هستند و قلب‌هایشان پر از عشق به کسی است که آنها را دوست داشته و با خون خود آنها را از گناهانشان شسته و به امید جلال خدا شادمان است.

چقدر وحشتناک است که در چنین روزی جا بمانی و ببینی که بسیاری دیگر در حال جشن و سرور هستند در حالی که تو در حال اندوه و هلاکتی، و ببینی که بسیاری از شادی و آواز برای شادی قلبشان می‌خوانند در حالی که تو دلیلی برای سوگواری برای غم قلب و شیون برای رنج روح داری؟ چگونه می‌توانی در چنین شرایطی، لحظه‌ای آرام بگیری؟ آیا روح شما به اندازه روح مردم شفیلد ارزشمند نیست، جایی که احیای بزرگی رخ داد جایی که آنها روز به روز به سوی مسیح هجوم می‌آورند؟ بنابراین، اگر امروز چیزی برای خواندن وجود داشته باشد، فکر کردم که کتاب گناهکاران در دستان خدایی خشمگین اثر جانانان ادواردز مناسب باشد. و من در صفحه ۱۳ برنامه درسی و الف، زندگی و خدمت جانانان ادواردز هستم.

خب، قبل از اینکه امروز صبح شروع کنیم، آیا در مورد جانانان ادواردز سوالی دارید؟ او یکی از افراد بزرگ و باشکوه این دوره است و من از اینکه خیلی سریع از او بگذرم متنفرم. اینکه فقط یک وقت کلاس به او بدهم کمی عصبی‌ام می‌کند، اما باید به بحث ادامه دهیم. اما آیا در مورد او، در مورد زندگی‌اش، در مورد خدمتش، در مورد الهیاتش، الهیات جانانان ادواردز سوالی دارید؟ آیا می‌دانید او که بود و چقدر مهم بود؟ و ریکاردو؟ فکر می‌کنم درک خوبی از او دارم، یا مثلاً وقتی به جانانان ادواردز فکر می‌کنیم، مکالماتی در ذهنمان داریم، جزئیات اصلی که باید در مورد نام یا زندگی و خدمت او که دوست داریم، برجسته شوند چیست؟ درست است.

خب، چند تا چیز هست که مردم از من، جانانان ادواردز، می‌پرسند. اولین مورد چیزی است که ما به آن اشاره کردیم، اما من واقعاً روی این تأکید می‌کنم. او یک متکلم و فیلسوف متولد آمریکا است.

بنابراین، او یک فرد وارداتی نیست. او به اینجا نیامده، بلکه در اینجا، در ایست ویندزور، کننتیکت، متولد شده است. و بنابراین او یکی از ما از نظر تجربه کلیسای آمریکایی است.

او از تولد خودش در این کشور، تولد در مستعمرات و غیره به ما چیزهایی می‌دهد. بنابراین، من می‌گویم که او مهم است زیرا در بسیاری از زمینه‌ها متفکر بزرگی بود. او یک فیلسوف بود؛ او یک متکلم بود؛ او یک دانشمند علوم طبیعی و بدیهی است که یک زبان‌شناس بود.

و بنابراین، این نوع وسعت دانش فوق‌العاده وجود دارد. اما من این را با این جمله دنبال می‌کنم که او همه اینها را در خدمت پادشاهی خدا قرار داد. او می‌توانست فیلسوف بزرگی باشد، شاید جدا از پادشاهی خدا نیز شناخته شده باشد.

اما او همه اینها را در قلب و زندگی خود تحت پادشاهی و تحت حکومت مسیح درآورد. بنابراین، او بسیار قابل توجه است، و این کار را نیز بدون ترس انجام داد. او این کار را با عذرخواهی انجام نداد.

Commented [TH1]:

اوه، من یک مسیحی هستم. اما نه، او در نوع خود در دفاع از مسیح، دفاع از کلیسا و دفاع از پادشاهی خدا در مواجهه با نسل خود، بی‌باک بود. بنابراین، فکر می‌کنم باید این را در مورد او هم بگویم.

بدون شک، شخص بسیار قابل توجهی است. بله، امی؟ ادواردی‌ها، پیروان او، دقیقاً چه چیزی را در مورد ایده تقدیر الهی ادامه ندادند؟ چه ایده‌هایی را ادامه دادند؟ ادواردی‌ها، خوب، آنها پیروان واقعی او بودند، و همچنین، یا پسرش یا دیگران در کلاس‌هایش و غیره. بنابراین واقعاً از او یاد گرفتند و با همه چیز در مورد معلم استادشان مخالف نبودند، اما چیزهایی وجود داشت و آزادی اراده وجود داشت، اینجا کمی شکاف وجود داشت و نوعی جدایی از ادواردی‌ها و جانانان ادواردز.

همچنین، جانانان ادواردز به گناه نخستین اعتقاد داشت. او معتقد بود که همه ما گناه آدم را به ارث می‌بریم و همینطور الی آخر. به خصوص چهارمین ادواردزی که من به آن اشاره کردم، به گناه نخستین اعتقادی نداشت. و معتقد بود که گناه نخستین فقط گناه آدم بوده است.

منتقل نشده، اما اتفاقی که می‌افتد این است که انسان‌ها، با این حال، مانند آدم گناهکار هستند و به نوعی کپی آدم هستند. جانانان ادواردز با این موافق نبود. بنابراین، دلیلی که من از آنها نام بردم این است که برای یک یا دو نسل کامل، آنها به عنوان واعظ، معلم و نویسنده بر زندگی و فرهنگ آمریکایی تأثیر گذاشتند.

. از ادواردی‌ها پیروی نمی‌کنیم. منظورم این است که خیلی طول می‌کشد تا از ادواردی‌ها پیروی کنیم.

از ادواردی‌ها پیروی نمی‌کنیم، اما بله، تأثیر آنها بسیار قوی و عالی است. اما آنها به جانانان ادواردز احترام می‌گذاشتند. آنها او را دوست داشتند.

آنها الهیات او را به خوبی می‌دانستند و غیره، اما آنها [این کار را] می‌کنند؛ نقاط عزیمتی برای آنها وجود دارد. بنابراین، ادواردزی‌ها، نوشته‌های زیادی در مورد ادواردزی‌ها وجود داشته است. بنابراین، و اسکیو به آنها اشاره خواهد کرد.

ادواردی‌ها نام خواهد برد. خیلی قشنگه، اما گروه مهمی هستند چون نسل دومی هستند که بعضی از ایده‌های او را دارند و بعد با بعضی دیگر مخالفتند. بله، چیز دیگری هم در موردش هست.

بله. بله. آنها اینطور فکر می‌کردند، که استانداردهای او خیلی بالا بود.

او اجازه نمی‌داد مسائلی از این قبیل که در نیمه راه اتفاق می‌افتند، مطرح شوند؛ آنها توسط مردم وارد کلیسا می‌شدند، چون کلیسای جماعتی وجود داشت، اما او از این موضوع بسیار ناراضی بود. بنابراین، یک درگیری واقعی بین جماعت کشیش در اینجا وجود داشت و او قصد نداشت کوتاه بیاید. فکر می‌کنم شما می‌توانید جانانان ادواردز را درک کنید، کسی که دیدگاه‌های کاملاً تثبیت‌شده و ایده‌های بسیار مهمی داشت.

و به عنوان کشیش، او قصد نداشت از این موضوع کوتاه بیاید. با این حال، جماعت آنها حق دارند که به آنها رأی بدهند، که آنها این کار را کردند. خوب، بله، او این را متریقی نمی‌دانست.

بله. او این را کاملاً رسواکننده می‌دانست. کلیسای نیمه‌مسیح و جماعتی، آن در باز را به روی هر کسی برای پیوستن به کلیسا باز می‌گذارد.

او این را کتاب مقدسی نمی‌بیند. او این را در تاریخ کلیسا نمی‌بیند. و بنابراین، او خیلی مخالفت می‌کند، اما این کار به صورت جمعی انجام می‌شود، بنابراین می‌توانند آنها را با رأی خود کنار بگذارند.

اما امروز، منظورم این است که مطمئنم موقعیت‌هایی وجود دارد، شاید شما در کلیساهایتان موقعیت‌هایی را تجربه کرده‌اید، اما امروز حتماً موقعیت‌هایی وجود دارد که کشیش ممکن است در مورد مسائل بسیار محافظه‌کار باشد و بخواهد بسیار کتاب مقدسی و غیره باشد، اما جماعت ممکن است بسیار لیبرال‌تر باشند. ممکن است درگیری پیش بیاید، یا ممکن است برعکس عمل کند. شاید جماعت محافظه‌کارتر، کتاب مقدسی‌تر، ارتدکس‌تر باشند، و یک کشیش وارد شود که شاید کاملاً لیبرال باشد، و ممکن است آنجا هم درگیری پیش بیاید. بنابراین، مطمئنم که امروز این را می‌بینیم، اما بله.

بله. ما این را در شکاف بین کلیسای اسقفی و سپس، و ضمناً، در مورد دلیل این نام، یعنی اسقفی، دیده‌ایم، اما سپس آن را با انگلیکان‌هایی خواهیم دید که از کلیسای اسقفی جدا شدند و نه لزوماً به خاطر یک موضوع بلکه به خاطر کل ماجرا، اقتدار کاملاً توسط رهبری کلیسای اسقفی در آمریکا تضعیف شده بود. و بنابراین درست است.

تمام فرقه‌ها بر سر این موضوع دچار انشعاب شدند. این درست است. بنابراین ما امروز شاهد این اختلاف فرقه‌ای هستیم.

یه چیز دیگه در مورد جانانان ادواردز، یا بهتره همینجا ادامه بدیم؟ باشه. فکر کنم بریم سراغ بعدی. اگه برنامه درسی‌تون رو دارید، صفحه ۱۳، اگه مفید بود، می‌خوام در مورد سه رهبر مهم دیگه، در مورد اولین بیداری بزرگ، صحبت کنم.

همه چیز به جانانان ادواردز مربوط نبود. چیزی که باید ببینید این است که این رهبران دیگر به موازات جانانان ادواردز کار می‌کردند. جنبش عظیمی در زندگی و فرهنگ آمریکایی در جریان بود و شکی در این مورد نیست.

خب، قراره با کسی شروع کنیم که احتمالاً کمتر از همه می‌شناسیدش، و اون تئودور جی. فرلینگهایزن هست. و اینم تاریخ فرلینگهایزن. تئودور جی. فرلینگهایزن، فکر کنم اگه به اسمش نگاه کنی، ممکنه با خودت بگی، پسر این به نظر من یه اسم هلندیه، فرلینگهایزن.

خب، چون به اسم هلندیه. تئودور جی. فرلینگهایزن، به کشیش اصلاح‌شده‌ی هلندی تو نیوجرسی بود. پس، اسمش اصلاح‌شده‌ی هلندیه.

اگر هر کدام از شما اهل نیوجرسی باشید، یک بزرگراه فرلینگهایزن وجود دارد. چیزهای خاصی به نام تئودور جی. فرلینگهایزن نامگذاری شده‌اند. بنابراین ممکن است این نامی باشد که کمی با آن آشنا باشید.

اما او یک واعظ اصلاح‌شده هلندی است. کاری که او می‌خواهد انجام دهد، احیای کلیساهای اصلاح‌شده هلندی است، اما همانطور که می‌بینید، او همچنین یک واعظ سیار است، مانند واعظان متدیست سیار قرن بعدی. او یک واعظ سیار است.

بنابراین، او به مستعمرات مختلف میانی مانند نیویورک و مریلند و غیره می‌رود و انجیل را موعظه می‌کند، زیرا احساس می‌کرد کلیساهای اصلاح‌شده هلندی، به یک معنا، بیش از حد راحت‌طلب شده‌اند و واقعاً آن نوع زندگی کلیسایی پرشوری که قرار بود باشد، نیستند. با این حال، افراد دیگری نیز وجود دارند که او بر آنها تأثیر می‌گذارد، و گروه دیگری که او بیشترین تأثیر را بر آنها می‌گذارد، پرسبیتی‌ها هستند. بنابراین، پرسبیتی‌هایی بودند که برای شنیدن موعظه‌های تئودور جی. فرلینگهایزن می‌رفتند و آنها احیای او را به کلیساهای پرسبیتی خود بازگرداندند.

بنابراین، او فراتر از فرقه خود نفوذ داشت. و همانطور که گفتم، احتمالاً ناشناخته‌ترین واعظ از اولین واعظان بیداری بزرگ، اما بسیار بسیار مهم بود. بنابراین، ما می‌خواهیم به او توجه کنیم.

خب، یکی از کسانی که او را می‌شناخت گیلبرت تننت بود. این دومین مورد است. پس، درباره گیلبرت تننت صحبت خواهیم کرد.

و یکی از کسانی که موعظه‌های او را شنید و واقعاً تحت تأثیر موعظه‌هایش قرار گرفت، گیلبرت تننت بود. گیلبرت تننت پرسبیتی بود، اما این مثال خوبی از تأثیر تئودور جی. فرلینگهایزن بر یک کشیش و واعظ پرسبیتی است. خب، گیلبرت تننت، پرسبیتی.

حالا، برای اینکه به اولین بیداری بزرگ برسیم، باید کمی داستان در مورد گیلبرت تننت تعریف کنیم. نام پدرش، ویلیام تننت، مهم است. بنابراین، باید به پدرش، ویلیام، ۱۶۷۳-۱۷۴۶، توجه کنید.

ضمناً، این تصویر، به نوعی تصویر گیلبرت، مردی است که درباره‌اش صحبت می‌کنیم. با این حال، پدرش ویلیام تننت، یک پرسبیتی بود و او متقاعد شده بود که کشیشان پرسبیتی در مستعمرات به درستی برای این خدمت آموزش نمی‌بینند. آنها به درستی آموزش نمی‌بینند و او نمی‌خواست اجازه دهد این اتفاق برای سه پدرش بیفتد.

او سه پسر داشت که قرار بود وارد خدمت دینی شوند، بنابراین تصمیم گرفت آنها را در خانه خودش آموزش دهد. خب، وقتی به آموزش برای خدمت فکر می‌کنید، هنوز در قرن هفدهم و در آستانه قرن هجدهم هستیم، اما هنوز حوزه‌های علمیه وجود نداشت، نه به آن شکلی که امروز از حوزه‌های علمیه تصور می‌کنیم. اینها کمی بعدتر از راه خواهند رسید.

خب، ویلیام تننت تصمیم می‌گیرد که سه پسرش را در یک ساختمان کوچک مجاور خانه‌اش، یک کلبه چوبی که در مجاورت خانه‌اش بود، آموزش دهد. بنابراین، آنها به آن کلبه چوبی می‌روند و در آنجا آموزش‌های کشیشی خود را از پدرشان، ویلیام، دریافت می‌کنند. خب، سایر اعضای کلیسای پروتستان به نوعی این کار

ویلیام تننت را مسخره می‌کردند، چون فکر نمی‌کردند که او واقعاً توانایی انجام این کار را داشته باشد، و اینکه او پسران خودش را برای کشیش شدن آموزش می‌دهد و غیره.

بنابراین، آنها، آنها برای تمسخر به آن اسم دادند. این یک اسم تمسخرآمیز بود. آنها به آن کالج چویی می‌گویند، کالج چویی.

خب، کالج چویی. خیلی مسخره‌ست که این افراد در کالج چویی آموزش می‌بینند. خب، فقط می‌خواهم مطمئن شوم که ما متوجه شده‌ایم که ویلیام تننت و پسرانش آخرین کسانی بودند که به این موضوع خندیدند، چون کالج چویی در سال ۱۷۴۶ به دانشگاه پرینستون تبدیل شد.

این دانشگاه ابتدا کالج نیوجرسی در پرینستون نام داشت، اما در سال ۱۷۴۶، کالج موسس دانشگاه پرینستون یکی از بزرگترین دانشگاه‌های جهان امروز، بود. و اینگونه بود که همه چیز شروع شد. جالب است بدانید که دانشگاه پرینستون توسط پرسبیتریانها تأسیس شد.

خب، ما هاروارد را داشتیم که توسط پیوریتن‌ها آغاز شده بود. براون را داشتیم که توسط باپتیست‌ها آغاز شده بود. و حالا پرینستون را داریم که توسط پرسبیتریانها آغاز شده بود.

خب، به نوعی، آنها آخرین خنده‌شان را کردند، اینطور نیست؟ خب، باشه، گیلبرت تننت. حالا، گیلبرت تننت هم همین کار را می‌کند، اما برای کلیسای پرسبیتریانیسم. گیلبرت تننت مشخصاً در نیوجرسی زندگی می‌کرد.

او به کلیساهای پرسبیتری نیوجرسی رفت و احیای بزرگی را برای آن کلیساهای به ارمغان آورد. او همچنین کمی به مستعمرات میانه گسترش یافت، اما واقعاً می‌داند. نیوجرسی واقعاً محل احیای او بود. بنابراین، ما از گیلبرت تننت به خاطر کاری که برای خداوند در نیوجرسی و به ویژه در کلیساهای پرسبیتری انجام داد، سپاسگزاریم.

را از مدرسه الهیات پرینستون گرفتم، و مدرسه الهیات پرینستون (MTH) من مدرک کارشناسی ارشد الهیات یک پردیس تننت دارد، زیرا آنها از نظر خانواده تننت به کل ریشه‌های این موضوع بازگشته‌اند. آنها یک پردیس تننت دارند که در پردیس مدرسه الهیات پرینستون، که درست در کنار دانشگاه پرینستون است، کاملاً قابل توجه است. بنابراین، عملاً در همان پردیس قرار دارد.

خب، گیلبرت تننت، این داستان اوست، و او یک مبشر و احیاگر بزرگ بود، به خصوص در میان پرسبیتری‌ها. بنابراین، ما یک نفر دوم داریم که واقعاً مهم است. ما اینجا یک نفر سوم داریم که من و تد هیلدبرانت، دکتر هیلدبرانت، زیاد در موردش صحبت می‌کردیم، و نام او جورج ویتفیلد است.

جورج ویتفیلد اینجا آدم خیلی قابل توجهی است. بعضی چیزها هست، من به اندازه‌ای که روی جانانان ادواردز وقت گذاشتم، روی جورج ویتفیلد وقت نمی‌گذارم، اما او برای این اولین بیداری بزرگ بسیار مهم است. بنابراین، چیزهایی هست که باید در مورد جورج ویتفیلد بگوییم.

اول از همه، اجازه دهید تاریخ‌های او را اینجا برایتان بگویم، از ۱۷۱۴ تا ۱۷۷۰. جورج ویتفیلد یک انگلیکن اول از همه، اجازه دهید تاریخ‌های او را اینجا برایتان بگویم، از ۱۷۱۴ تا ۱۷۷۰. جورج ویتفیلد یک انگلیکن است. او از نظر وابستگی به کلیسا، انگلیکن بریتانیایی محسوب می‌شود.

بنابراین، ادواردز را به عنوان یک عضو کلیسای جماعتی، فرلینگهایزن را به عنوان یک عضو کلیسای اصلاح‌طلب هلندی، تننت را به عنوان یک کشیش پرسبیتری و حالا جورج ویتفیلد را به عنوان یک روحانی انگلیکان داریم. جورج ویتفیلد تا پایان عمرش عنوانی شایسته به خود گرفت. او به خاطر خدمتش، «گردشگر

اعظم «یا» گردشگر اعظم «نامیده می‌شد، هرچند او یک روحانی انگلیکان بود و اگرچه به کلیسای انگلیکان در انگلستان و تا حدودی به کلیسای انگلیکان در ایالات متحده نیز خدمت می‌کرد، اما خدمت او، به گمانم امروز ما آن را فرافرقه‌ای می‌نامیم.

او بیشتر یک مبلغ برای همه بود. او خود را فقط به یک فرقه خاص محدود نمی‌کرد. بنابراین، او را تا حدودی به این دلیل «گردشگر اعظم» می‌نامند که هفت بار با کشتی به آمریکا سفر کرد، که در آن دنیا بسیار قابل توجه است.

چون در آن دنیا به مدت ۱۰، ۱۲، ۱۵ هفته سوار کشتی بودن، عبور از اقیانوس اطلس ناهموار کار آسانی نبود، شغل آسانی نبود، و بعد هم با کشتی به خانه برگشتن. خوب، جورج ویتفیلد هفت بار به اینجا آمد. این به نوعی تصویری از ویتفیلد است.

خوب، او هفت بار از اینجا عبور کرد. خوب، این یک سوال چالش برانگیز است. دکتر هیلدبرانت جواب این سوال را می‌داند، اما شاید هیچ‌کدام از شما جوابش را ندانند.

جورج ویتفیلد کجا دفن شده است؟ حقه. این یک سوال حقه‌آمیز نیست. برای این سوال پاسخی وجود دارد، اما چه کسی جواب این سوال را می‌داند؟ جورج ویتفیلد کجا دفن شده است؟ او در نیوبوریپورت، ماساچوست، نه چندان دور از اینجا دفن شده است.

او فقط شش بار با کشتی به خانه برگشت، چون در هفتمین سفرش به اینجا، در نیوهامپشایر مشغول موعظه بود. بیمار شد. او را به نیوبوریپورت آوردند.

او در خانه‌ی کشیش بود، کشیش آن کلیسا، کلیسای که خودش در ساخت آن کمک کرده بود. و او مُرد، و او را در کلیسای در نیوبوریپورت، ماساچوست به خاک سپردند. او را زیر منبر دفن کردند.

خوب، چند نفر از شما به کلیسای نیوبوریپورت، ماساچوست رفته‌اید و از زیر منبر بازدید کرده‌اید تا قبر جورج ویتفیلد را ببینید؟ آیا کسی از شما این کار را انجام داده است؟ خوب. من و دکتر هیلدبرانت با کمال میل این کار را انجام داده‌ایم. پس شما هم می‌توانید این کار را انجام دهید.

و بنابراین روزی، می‌توانید به آن کلیسا بروید، و پس از آن، آنها خوشحال می‌شوند که شما را به زیرزمین ببرند و محل دفن جورج ویتفیلد را به شما نشان دهند. اما نکته دیگر این است که وقتی وارد کلیسا در سرسرا می‌شوید کتاب‌ها و نسخه‌های خطی و مطالب زیادی در مورد جورج ویتفیلد در آن کلیسا وجود دارد، زیرا او به تأسیس آن کلیسا کمک کرده است. بنابراین، چیزهای زیادی در مورد جورج ویتفیلد وجود دارد.

خوب، او هفت بار با کشتی به اینجا آمد، شش بار به خانه برگشت، و حالا تقریباً در ۱۰، ۱۵ مایلی اینجا در نیوبوریپورت، ماساچوست، دفن شده است. خوب، این جورج است. خدا خیرش بدهد.

خوب، او واقعاً مهم است. خوب، حالا یک چیز دیگر.

آره، الکساندر؟ این به کلیسای پرسبیتریه، به کلیسای پرسبیتری قدیمی جنوبی تو نیوبوریپورت. آگه فرصتی پیدا کردی حتماً می‌خوای اینجا رو ببینی. نمی‌خوای جورج رو از دست بدی.

می‌خوای جورج رو ببینی. به خاطر خدا، اون همین الان توی حیاط خلوت‌مونه. راستش رو بخوای، وقتی برای اولین بار جورج رو زیر منبر دفن کردن، نه تابوت داشت نه چیزی شبیه اون.

فکر کنم کفن یا چیزی شبیه به آن پوشیده بود. بعضی از مردم آنقدر مجذوب جورج شده بودند که وقتی برای دیدنش می‌رفتند، شروع به کندن استخوان‌ها می‌کردند تا بتوانند یک غنیمت با خودشان به خانه ببرند. بنابراین بالاخره مجبور شدند او را واقعاً در تابوت بگذارند تا طرفدارانش نتوانند بخشی از خانه جورج را تصاحب کنند.

خب، او درست در نیویورک دفن شده است. درست است. احتمالاً الان به آن خواهیم پرداخت.

احیا در آن زمان چگونه بود؟ احیا، در میان سه موردی که تاکنون در مورد آنها صحبت کرده‌ایم، در میان جانانان ادواردز، فورلی هایزن و گیلبرت تننت. احیا عموماً کاملاً کنترل شده بود. مردم در حال تغییر دین بودند به سوی خداوند می‌آمدند و به کلیسا می‌پیوستند.

شاید بیشتر شبیه یک احیای بیلی گراهام بود، یک نوع احیای کاملاً کنترل شده. حالا، جورج ویتفیلد کمی متفاوت خواهد بود چون او در فضای باز موعظه می‌کند. خب، در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

بنابراین، احیاهای او گاهی اوقات با افراط و تفریط همراه بود. و بنابراین، به آن خواهیم پرداخت. اما تا اینجا افرادی که در موردشان صحبت کردیم، به نظرم احیا شده‌اند.

جانانان ادواردز به برخی زیاده‌روی‌ها اشاره کرد که ممکن است به دلیل احیای موسیقی [بوده باشد]. اما تاکنون، آنچه دیده‌ایم در مقایسه با جورج بسیار بی‌اهمیت بوده است. نه به این دلیل که... خب، نه.

باشه. پس این به مسابقه‌ی خوب بود. از شما بابت این مسابقه ممنونم.

خب، جورج. خب، جورج آمد اینجا. خب، حالا، این یک مثال از موعظه‌های جورج است.

تخمین زده می‌شود که در سال ۱۷۴۰، او در این مدت در این منطقه بوده است. تخمین زده می‌شود که در سال ۱۷۴۰، او به مدت یک ماه، روزانه برای ۸۰۰۰ نفر موعظه می‌کرده است. و او در این مکان‌های بزرگ روی باز موعظه می‌کرده است. یکی از آنها، البته، بوستون کامن بوده است.

واقعیت این است که بنجامین فرانکلین در فیلادلفیا شاهد این موضوع بود، زمانی که موعظه جورج ویتفیلد را در آنجا شنید. واقعیت این است که جورج ویتفیلد واعظ بسیار قدرتمندی بود، اما او همچنین در مکان‌هایی موعظه می‌کرد که مکان طبیعی برای شنیدن صدا وجود داشت. بنابراین، او می‌توانست همزمان برای ۸۰۰۰ یا ۱۰۰۰۰ نفر موعظه کند و مردم می‌توانستند موعظه او را بشنوند.

آنها می‌توانستند موعظه‌های جورج ویتفیلد را بشنوند. بنجامین فرانکلین شاهد بود که وقتی جورج ویتفیلد در فیلادلفیا بود؛ بنجامین فرانکلین از کنار جمعیت رد می‌شد، همیشه می‌توانست موعظه‌های جورج ویتفیلد را بشنود. بنابراین یک واعظ عالی وجود دارد، اما تنظیمات صوتی طبیعی به گونه‌ای است که مردم می‌توانند موعظه‌های جورج را بشنوند.

حالا یادتان باشد، ما همه این‌ها، میکروفون و از این جور چیزها را نداریم. پس جورج ویتفیلد دارد موعظه می‌کند. بله.

بنابراین آیا منظورتان از ۸۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ نفر در یک زمان، مثلاً در یک رویداد بود؟ اغلب در یک رویداد تا ۱۰۰۰۰ نفر حضور داشتند. و در سال ۱۷۴۰، می‌دانیم که او روزانه حدود ۸۰۰۰ نفر موعظه ۸۰۰۰

می‌کرد، اما او اغلب در روز موعظه می‌کرد. بنابراین، هر رویدادی ۸۰۰۰ نفر نداشت، اما می‌دانیم که مواقعی وجود داشت که ۶۰۰۰، ۸۰۰۰ و ۱۰۰۰۰ نفر می‌توانستند موعظه او را بشنوند.

خیلی قابل توجه است. خب، حالا ماجرا از کجا شروع می‌شود؟ جورج به نوعی از چه نظر، در موعظه‌هایش با ادواردز، فرلینگهایزن و تننت، از بقیه جدا می‌شود؟ جورج وایتفیلد متقاعد شده بود که باید در فضای باز موعظه کند. او متقاعد شده بود که نمی‌خواهد در کلیساها موعظه کند؛ او می‌خواست در بوستون کامن موعظه کند.

او می‌خواست در فضای باز، در فضای باز موعظه کند. و به این ترتیب بود که هزاران نفر به موعظه‌اش گوش می‌دادند، چون به جایی مثل بوستون کامن می‌رفت، منبری باز می‌کرد، کمی بعد در موردش برایتان می‌گویم، و بعد شروع به موعظه انجیل می‌کرد. و به این ترتیب، جورج وایتفیلد این را داشت، به نوعی، تأثیر فوق‌العاده‌ای داشت.

یا او به شهرها می‌رفت، و در مرکز شهر توقف می‌کرد و شروع به موعظه در مرکز شهر می‌کرد. مردم بیرون می‌آمدند و به موعظه جورج وایتفیلد گوش می‌دادند. من، این یک تجربه جالب برای من بود، اما من در یک مکان متدیست به نام لیک جونالوسکا، کارولینای شمالی بودم.

و یک موزه زیبا آنجا هست. و ناگهان، یک روز وارد موزه شدم، و ناگهان، یکی از چیزهایی که در آن موزه داشتند، منبر صحرایی جورج وایتفیلد بود. او منبر صحرایی را اختراع کرد.

همه چیز تاشو بود. و بعد وقتی او مثلاً به بوستون کامن می‌رسید، این چیز را باز می‌کرد، باز می‌کرد. انگار روی غلتک بود، بنابراین باید سعی می‌کردی آن را پهن کنی.

بعد اینو باز می‌کرد. باید ببینم می‌تونم عکسی پیدا کنم یا نه. بازش می‌کرد، و بعد پله داشت.

بنابراین، او از پله‌ها بالا می‌رفت، و بعد یک منبر داشت که می‌توانستید درست آنجا قرار دهید. و او به این منبر می‌رفت و موعظه می‌کرد. و بنابراین او فهمید که این موعظه در فضای باز همان چیزی است که قرار است جمعیت را نجات دهد.

جورج وایتفیلد به این کار معروف بود، و این کاملاً قابل توجه بود. حالا، او در جاهای دیگر، هر جایی، مسلماً، در کلیساها، هم موعظه می‌کرد، اما در فضای باز، در هر جایی که می‌توانست پیدا کند موعظه می‌کرد. خب، این یک مثال خوب از موعظه جورج است.

حالا، تعریف ما از موعظه قبلاً چه بود؟ کسی یادش هست که داشتیم درباره جاناناتان ادواردز صحبت می‌کردیم؟ تعریف ما از موعظه چه بود؟ موعظه حقیقت خداست که از طریق شخصیت می‌آید. و شما نمی‌توانید دو شخصیت متفاوت‌تر از جاناناتان ادواردز داشته باشید، که وقتی موعظه می‌کرد، چشمش به زنگ طناب ناقوس کلیسا بود، خیلی شبیه یک «و» (از یک طرف، و جورج وایتفیلد از طرف دیگر، چون جورج اینجا بود، او یک کنده درخت پیدا کرد که بایستد و موعظه کند. و ببینید چه اتفاقی برای جورج بیچاره دارد می‌افتد).

منظورم این است که آن یارو که سمت چپ بالا نشست، دارد شیپورش را می‌دمد، و آن پایین هم طبل‌هایشان را می‌کوبند چون دارند سعی می‌کنند او را از موعظه منصرف کنند، و یک گروه کوچک از راه می‌رسند. بعضی‌ها واقعاً سعی می‌کنند به حرف‌های جورج گوش بدهند، اما هیچ‌کدام از این‌ها او را اذیت نمی‌کنند. و خلاصه، این جورج وایتفیلد بود که جان و سلی را متقاعد کرد.

حالا، ما هنوز به وسلی نرسیده‌ایم، اما او جان وسلی را متقاعد کرد که در فضای باز موعظه کند. جان وسلی هم آنگلیکان بود. او به این موضوع قانع نشده بود، اما جورج وایتفیلد او را متقاعد کرد.

آنها دوست بودند. جورج وایتفیلد او را متقاعد کرد که باید در فضای باز، جایی که مردم هستند، موعظه کرد. و بنابراین، این چیز جدیدی بود.

این کاری بود که دیگر واعظان اولین بیداری بزرگ انجام ندادند. این هم نمونه دیگری از موعظه جورج وایتفیلد، و اینجا او دارد موعظه می‌کند، و بدیهی است که جمعیتی با دقت بیشتری گوش می‌دهند، حدس می‌زنم. ضمناً، او همیشه با یقه‌اش، با یقه آنگلیکان‌اش، با ردا و همه چیز موعظه می‌کرد.

بنابراین، او کاملاً شبیه جورج وایتفیلد بود که در فضای باز موعظه می‌کرد. واقعاً شگفت‌انگیز است. خب. پس از نظر موعظه، این یک نوع شخصیت متفاوت است.

آرون؟ اشکالی نداره. بله. خب، آره، فرقه آنگلیکان، منظورم اینه که آنگلیکانیسم در زمان هنری هشتم از کاتولیک رومی جدا شد، اما بخش زیادی از لباس‌های مذهبی و بخشی از بخش‌های مذهبی مراسم را حفظ کردند.

بنابراین، من فکر می‌کنم این یک تکامل کاملاً طبیعی در اینجا است. این افراد اهل آکسفورد بودند. و بنابراین در آکسفورد، وقتی برای دانشجو شدن به آکسفورد می‌رفتید، ردا و غیره می‌پوشیدید.

و حالا این افراد به خدمت مقدس منصوب شده‌اند. بنابراین، فکر می‌کنم احتمالاً یک تکامل طبیعی وجود دارد، اما من هرگز واقعاً به آن نگاه نکرده‌ام. اما بله.

بله، فکر می‌کنم همین‌طور چون اون از اون نوع واعظ‌ها بود. ببینید، جانانان ادواردز خیلی محتاط بود، نه جورج. جورج کاملاً... آره.

خب، این خیلی قشنگه؛ آره، اون از بعضی جهات به آدم وحشیه. اون واقعاً داره موعظه می‌کنه. خب، این به شخصیت متفاوت از جانانان ادواردز هست.

خب، این جورجه. خب، باشه. فقط چند نکته دیگه در مورد جورج.

چیزی که من آن را زمینه برای انجیل می‌نامم. زمینه برای انجیل بسیار مهم بود. بنابراین، می‌خواهم چهار نکته در مورد زمینه برای انجیل و موعظه انجیل برای جورج بگویم.

چهار نکته در موردش. خب. اولین چیزی که می‌خواهم بگویم چیزی است که قبلاً هم گفته‌ایم، اما فقط برای اینکه در یادداشت‌هایتان باشد.

اولین نکته این است که او در فضای باز موعظه می‌کرد. به عبارت دیگر، او محدود به فضاهای سرپوشیده یا کلیساهای سرپوشیده نبود. برای جورج هیچ محدودیتی وجود نداشت.

خب، این یک چیزی بود که می‌خواستیم بگویم. بسیار خوب. دومین چیزی که می‌خواهیم بگویم این است که او به زبان مردم موعظه می‌کرد.

ما بعداً این را با چارلز فیبی و بعداً با دوایت ال. مودی خواهیم دید، اما او به زبان مردم موعظه می‌کرد. اینطور نیست که او زبان کتاب مقدس را نمی‌دانست. او آن را خوب می‌دانست، کتاب مقدس را خوب می‌دانست.

او دانشجوی آکسفورد بود، اما سعی می‌کرد به زبان مردم موعظه کند تا انجیل را به زندگی آنها مرتبط و در زندگی آنها قابل فهم کند. بنابراین، او از زبان رایج برای موعظه به مردم استفاده می‌کرد. بنابراین، نکته سوم این است که او احتمالاً کمی با جانانان ادواردز متفاوت است.

نکته سوم، توسل او به قلب، تجربه مردم، قلب‌هایشان، احساساتشان است. و بنابراین شما هم مقداری از آن را داشتید. اشاره کردید که کسی از من پرسید، و شما در احیا کمی زیاده‌روی کردید، اما او برای قلب مردم احساسات مردم، تجربه مردم موعظه می‌کرد. بنابراین، موعظه او این‌طور نبود؛ من اینجا چه دارم؟ این نوعی موعظه عقلانی است.

شاید بتوان گفت که جانانان ادواردز مثل یک وکیل استدلال می‌کرد. این در مورد افراد دیگر صادق است، اما در مورد جورج وایتفیلد اینطور نیست. پس این مورد سوم است.

خب، باشه. و چهارم اینکه، او الهام‌بخش بسیاری از موعظه‌هایی بود که پس از او انجام شد، مثلاً در دومین بیداری بزرگ، چون در دومین بیداری بزرگ که پس از جورج وایتفیلد اتفاق افتاد، عنصری وجود داشت و آن موعظه در فضای باز و موعظه برای قلب‌ها و غیره بود. بنابراین او به نوعی یک الگو بود.

خب. حالا اگر به آن چهار چیز نگاه کنید، موعظه در فضای باز، موعظه به زبان مردم، هدف قرار دادن قلب‌ها و احساسات آنها، و الهام‌بخش بودن. اگر به آن چهار چیز در موعظه‌های جانانان و جورج وایتفیلد نگاه کنید، چیزی که می‌توانید بگویید این است که آن چهار چیز در فرهنگ وسیع‌تر به صورت سیاسی مورد استفاده قرار می‌گرفتند.

فرهنگ عمومی آموخت که این نوع مطالب می‌تواند به صورت سیاسی مورد استفاده قرار گیرد، نه فقط توسط این واعظان مذهبی، بلکه این نوع مطالب به شیوه‌ای جدید بر زندگی سیاسی در فرهنگ آمریکایی تأثیر گذاشت. و ما این را با بررسی برخی از مشارکت‌ها خواهیم دید. اما این، این، آنچه که با جورج وایتفیلد و با اولین بیداری بزرگ اتفاق می‌افتد، تأثیر شگرفی بر فرهنگ عمومی خواهد داشت.

و شاید هیچ‌کس به اندازه جورج وایتفیلد از نظر روش انجام کارها، این ویژگی را نداشته باشد. بنابراین می‌خواهیم این را به خاطر بسپاریم. بگذارید ببینم اینجا کجا هستم.

و بعد گفتیم که او در نیویورک فوت کرد. خیلی عالی. باشه.

خب، بذارید یه سوال اینجا بپرسم. اول بهش جواب بدم. بعدش می‌خوام بهت استراحت جمع‌هات رو بدم.

بله، همینطور است. درست است. نه به این سبک.

این سبکی است که به فرهنگ گسترده‌تر آمریکایی، که امروز هست، کمک خواهد کرد. قطعاً.

آره. آره. و، و، آره.

و ما این را وقتی به این مشارکت‌ها برسیم خواهیم دید. ما دوباره آن را مطرح خواهیم کرد. از فرمانداران پیوریتن، جان کانتن، و افرادی از این قبیل.

... بله .بله .بله .بله .بله

آنها به صورت جماعتی انتخاب می‌شوند. خوب، شما باید عضو یک کلیسای جماعتی باشید تا بتوانید رأی دهید. و فقط مردان رأی می‌دهند.

اما آنها پی‌خیال نیستند. آنها این کار را نمی‌کنند. این در زندگی استعماری صادق بود.

زندگی سیاسی دوران استعمار به همین شکل بود. بحث‌های اساسی در کلیسا مطرح می‌شد. مردم رأی می‌دادند، اما در مقایسه با آنچه در آغاز انقلاب آمریکا اتفاق افتاد، روند بسیار آرامی بود.

و، و حالا به امروز نگاه کنید. آیا امروز خیلی آرام نیست، اینطور نیست؟ اینطور نیست؛ ما امروز خیلی آرام نیستیم، اما البته نمی‌توانیم جورج را به خاطر این سرزنش کنیم. بله.

از نظر تعداد کسانی که به دین مسیحیت گرویده‌اند؟ من از نظر تعداد کسانی که به دین مسیحیت گرویده‌اند اطلاعی ندارم، اما مطمئناً او، ما به این موضوع خواهیم پرداخت، وقتی به تأثیری که این افراد داشتند برسیم او شناخته‌شده‌ترین فرد در فرهنگ آمریکایی است، به غیر از رئیس‌جمهور ایالات متحده، که بسیار شگفت‌انگیز است. مردم نام جورج وایتفیلد را می‌دانستند اما نام هیچ‌کس دیگری را به جز رئیس‌جمهور نمی‌دانستند. بنابراین، فکر می‌کنم او بر بنجامین فرانکلین تأثیرگذار بود، اما بنجامین فرانکلین یک خداپاور باقی ماند.

او هیچ تجربه‌ی خوبی در تغییر دین نداشت. و شاید به خاطر روشش، شاید به خاطر جذابیتی که برای مردم عادی و زیانشان و قلبشان و غیره داشت. اما مطمئناً بر فرهنگ عمومی تأثیر گذاشت.

کل بیداری بزرگ اول هم همینطور بود، چون مردم شروع به پیوستن به کلیساها، رفتن به کلیسا و غیره کردند. بنابراین، مطمئناً، مطمئناً آن تأثیر بسیار زیاد بود. بله.

یه چیز دیگه، یه استراحت ده ثانیه‌ای تو روز جمعه. و باورش سخته. واکنش‌ها به اولین بیداری بزرگ

و سپس، به نتایج اولین بیداری بزرگ نگاهی خواهیم انداخت. فکر نمی‌کنم امروز بتوانیم همه این‌ها را بررسی کنیم، بنابراین ممکن است مجبور شویم دوشنبه ادامه دهیم. اشکالی ندارد.

خب، باشه. خوب، واکنش‌ها به اولین بیداری بزرگ، آیا همه موافق بودند؟ آیا همه فکر می‌کردند این بزرگترین اتفاقی است که تا به حال در زندگی عمومی آمریکا افتاده است؟ خوب، جواب این سوال، البته، نه است. واکنش‌هایی به اولین بیداری بزرگ وجود داشت.

و من قصد دارم به سه مورد از آنها اشاره کنم. اول از همه، بین برخی فرقه‌ها اختلافاتی وجود داشت. برخی از فرقه‌ها در مورد اولین بیداری بزرگ کاملاً دچار اختلاف نظر بودند، اما هیچ فرقه‌ای به اندازه پرسپیتری‌ها دچار تفرقه نبود.

حالا، این به این معنی نبود که شما دو فرقه‌ی پرسپیتری دارید چون ندارید. در نهایت فرقه‌های پرسپیتری متفاوتی خواهید داشت. این به این معنی نیست که ندارید؛ شما دو فرقه‌ی پرسپیتری مختلف دارید که ندارید.

اما شما دو گروه مختلف در درون کلیسای پرسبیتری دارید. یک گروه حزب «جنبه جدید» و گروه دیگر حزب «جنبه قدیمی» نامیده می‌شوند».

خب، این به شما کمک می‌کند تا بفهمید اینجا چه خبر است. حزب «سمت جدید» حزبی است که عاشق احیاگری، بشارت و تقوای حیاتی در بین مردم است. اگر این به معنای کاهش برخی محدودیت‌ها باشد، باشد.

اگر این به معنای آن است که شاید گاهی اوقات افراد غیر روحانی موعظه کنند، باشد. تا جایی که به حزب جنبش جدید «مربوط می‌شود، این کار خداست. خب، پس اولین بیداری بزرگ، همه این افراد طرفدار آن» هستند.

خب، بدیهی است که حزب «طرف قدیمی» [«یا» حزب طرفدار قدیمی]. «حزب طرف قدیمی در کلیسای پرسبیتری، بسیار سنتی‌تر، بسیار محافظه‌کارتر. و افرادی در حزب طرف قدیمی بودند که واقعاً یک کلیسای پرسبیتری تحت کنترل بسیار سختگیرانه‌تر می‌خواستند.

و این به ویژه در مورد انتصاب به مقام کشیشی صادق بود. چه کسی باید آن بالا پشت منبر موعظه کند؟ آیا می‌خواهید به یک فرد غیر روحانی اجازه دهید آنجا برود و شروع به موعظه کند؟ نه، شما این کار را نخواهید کرد. حزب قدیمی گفت نه. آنها در این نوع چیزها بسیار سنتی‌تر و در این نوع چیزها بسیار محافظه‌کارتر بودند.

بنابراین، آنها تمایل داشتند اولین بیداری بزرگ را ضد مسیحی بدانند. نتایج بد زیادی از این اولین بیداری بزرگ حاصل شده است، و حزب قدیمی در مخالفت شدیدی قرار داشت. حال، همانطور که اشاره کردم، اینها دو فرقه متفاوت نیستند.

این یعنی در یک کلیسای پرسبیتری، ممکن است افرادی از فرقه‌های جدید و قدیمی در همان کلیسا وجود داشته باشند. بنابراین، این یک اختلاف درون فرقه‌ای است، اما پرسبیتری‌ها بیشترین تعداد را داشتند. دومین واکنش واقعی به اولین بیداری بزرگ، مردی به نام چارلز چانسی بود.

خب، به اسم خیلی خوب برای تلفظ کردن هست، مگه نه؟ چارلز چانسی. خب، چارلز چانسی، خیلی باکلاس بود. به نظر میاد، نه؟ چارلز چانسی. خب، اون خیلی باکلاس بود.

او کشیش اولین کلیسای جامع بوستون بود. و چارلز چانسی با صدای بلند علیه اولین بیداری بزرگ موعظه می‌کرد. او فکر می‌کرد اولین بیداری بزرگ یک افتضاح کامل برای کلیسا و یک ننگ کامل برای کلیسا است.

و بنابراین، صبح‌های یکشنبه در این کلیسای بسیار معتبر بوستونی‌های ثروتمند و بانفوذ، چارلز چانسی سعی می‌کند آنها را متقاعد کند که اولین بیداری بزرگ بدترین چیزی است که تا به حال در مسیحیت اتفاق افتاده است. بنابراین، با موعظه‌ها و آموزه‌هایش، سعی می‌کند آنها را در این مورد متقاعد کند. او همچنین با بسیاری از الهیات اولین بیداری بزرگ که در اولین بیداری بزرگ بر آن تأکید شده بود، مانند الوهیت عیسی و غیره، مجذوب نشده بود.

بنابراین، در نهایت، او یک موحد شد. بنابراین، او هرگونه ایده‌ای از الهیات تثلیثی و باورهای تثلیثی را کنار گذاشت و همه اینها را رها کرد. او در نهایت یک موحد شد، نه در این مدت، اما در نهایت یک موحد شد.

بنابراین چارلز چانسی بسیار بسیار پر سر و صدا و، به قول من، یک مخالف قدرتمند اولین بیداری بزرگ بود. در اینجا، می‌توانید چارلز چانسی را در حال موعظه در بوستون تصور کنید، درست در همان زمانی که جورج

وایتفیلد ۸۰۰۰ نفر را برای شنیدن کلام خدا در بوستون کامن گرد هم می‌آورد و مردم ایمان می‌آورند. بنابراین اینجا در بوستون بر سر این موضوع درگیری شدیدی وجود داشت.

خب، چارلز چانسی سوم اینکه، مخالفت‌هایی در دانشگاه‌ها وجود دارد. دانشگاه‌هایی بودند که فکر می‌کردند بیداری بزرگ، اولین بیداری بزرگ، واقعاً چیز خوبی نبود؛ بسیار ضد روشنفکری، بسیار ضد عقلانیت بود.

و بنابراین، در دانشگاه‌ها، اساتید، رؤسا و دانشجویان علیه اولین بیداری بزرگ استدلال می‌کردند. خب، دو نمونه از این موارد هاروارد و ییل هستند. خیلی جالب است که هاروارد و ییل علیه اولین بیداری بزرگ استدلال می‌کردند.

هاروارد توسط پیوریتن‌ها برای آموزش واعظان پیوریتن تأسیس شد. ییل توسط اعضای کلیسای جماعت‌گرا برای آموزش واعظان جماعت‌گرا تأسیس شد. با خودتان می‌گویید، پسر، این عجیب است که آنها علیه اولین بیداری بزرگ استدلال می‌کنند.

در این زمان، هاروارد شروع به تبدیل شدن به یکتاپرستان کرده بود. اکنون، چند سال دیگر است که گام کامل را برنداشته است، اما هاروارد شروع به تبدیل شدن به مکانی می‌کند که در آن یکتاپرستی تدریس می‌شود. این دانشگاه به عنوان یک مکان یکتاپرست، یک دانشگاه یکتاپرست شناخته می‌شود.

خب، آن جان هاروارد بیچاره خواهد بود، کسی که مجسمه‌اش را می‌بینید، مجسمه نشسته جان هاروارد، که در حیاط هاروارد می‌بینید. این باعث آندوه فراوان او خواهد شد اگر بدانند دانشگاه هارواردش یونیتارین شده است. ییل هم یونیتارین خواهد شد، اما خلاصه داستان جالبی در مورد ییل وجود دارد.

حالا یادتان باشد، ما اینجا ییل، اولین بیداری بزرگ، ۱۷۳۴ و بعد از آن، تا جنگ انقلاب. و ییل با این مخالف است. ییل از این راضی نیست.

اما ییل به مکانی تبدیل خواهد شد که دومین بیداری بزرگ در آمریکا در سال ۱۸۰۰ از آنجا آغاز می‌شود. بنابراین، جالب است که در این برهه از زمان در محوطه دانشگاه، مردم علیه اولین بیداری بزرگ بحث می‌کنند، اما ییل قرار است یک چرخش واقعی داشته باشد و به مرکز دومین بیداری بزرگ در آمریکا تبدیل شود. بنابراین، اتفاقات زیادی اینجا می‌افتد، اما در مورد اولین بیداری بزرگ با واکنش‌های منفی مواجه می‌شوید.

همه فکر نمی‌کنند که این ایده‌ی خیلی خوبی است، اما... باشه. بذار برگردم عقب.

بخش زیادی از این اتفاقات در ملاء عام می‌افتد. و در مورد جانانان ادواردز هم زیاده‌روی‌هایی وجود داشت. اما بخش زیادی از آن چیزی است که در ملاء عام اتفاق می‌افتد. و مردم عادی دارند مسیحی می‌شوند.

همچنین، گاهی اوقات، در برخی موقعیت‌ها، افراد عادی بلند می‌شوند و از کتاب مقدس صحبت می‌کنند. این اتفاقات نمی‌توانند رخ دهند. بنابراین، آنها اصلاً نمی‌توانند رخ دهند.

و می‌توانید تصور کنید که چارلز چانسی عصرها در خیابان بوستون کامن قدم می‌زند و این اتفاقات را می‌بیند. و همه هیاهو و سر و صدا، و بعضی‌ها سعی می‌کنند ویتفیلد را ساکت کنند، و بعضی‌های دیگر سعی می‌کنند او را بی‌اهمیت جلوه دهند، و بعضی‌های دیگر سعی می‌کنند به حرف‌هایش گوش دهند، و مردم غش می‌کنند. آنها اصلاً فکر نمی‌کردند این موضوع خنده‌دار باشد.

اینجا یک سیرک بود. حالا، اگر می‌خواهید، فقط برای یک دقیقه به آنچه آنجا اتفاق می‌افتد فکر کنید. جان وسلی اکنون یک احیای بزرگ در انگلستان دارد.

بعداً در مورد آن صحبت خواهیم کرد، بنابراین لازم نیست الان نگران آن باشیم. جان وسلی متقاعد شده بود که در فضای باز موعظه کند، همانطور که جورج ویتفیلد می‌توانست او را متقاعد کند که در فضای باز موعظه کند. اما جان وسلی در احیای خود در انگلستان افراط‌هایی داشت.

و یکی از آنها این بود که، وقتی داشت موعظه می‌کرد، بیایید وانمود کنیم که اینجا مثلاً وسلی در لندن است. وقتی داشت موعظه می‌کرد، مردم شروع کردند مثل سگ زوزه کشیدن. آنها در طول مراسم مثل سگ پارس کردند.

خب، آنها دارند هی داد می‌زنند، هی داد می‌زنند، هی داد می‌زنند. و جان وسلی فکر نمی‌کند این اصلاً خنده‌دار باشد. او مثل جورج خیلی مستبد است.

بنابراین، او کل نمایش را متوقف کرد. ما قرار نیست چنین چیزی داشته باشیم. اما می‌توانید تصور کنید اگر کسی مثل چارلز چانسی در حال قدم زدن عصرگاهی در بوستون کامن بود، جورج در حال موعظه بود و او صدای پارس کردن مردم را می‌شنید؟

او فکر می‌کرد که آنها دیوانه شده‌اند. بنابراین، همین افراط‌ها بودند که بزرگترین مشکل بودند - عقب‌نشینی از اولین بیداری بزرگ.

سه مخالفت و سه انتقاد اساسی از اولین بیداری بزرگ وجود داشت. بله. دستت رو بالا بردی؟ بله.

می‌خواستیم کمی در مورد توحیدگرایی بی‌رسم. بله. قرار است در مورد توحیدگرایی صحبت کنیم.

بنابراین، ما در مورد توحیدگرایی زیاد صحبت خواهیم کرد زیرا در زندگی کلیسای آمریکا بسیار مهم است. اساساً، این انکار اعتقاد به تثلیث و تشکیل یک فرقه است. چگونه این برای اینها اینقدر جذاب است؟ درست است.

آره. زیاد در موردش صحبت خواهیم کرد. آره.

بسیار خب. حالا، آخرین کاری که می‌خواهم انجام دهم، همانطور که در برنامه درسی شما می‌بینید، بررسی نتایج اولین بیداری بزرگ است. و من این را به دو بخش تقسیم کرده‌ام.

من آن را به نتایج الهیاتی و نتایج اجتماعی تقسیم کرده‌ام، زیرا آنها از هر دو طریق بر من تأثیر گذاشته‌اند. بدیهی است که در هر دو صورت تأثیر وجود دارد. بسیار خب.

بنابراین، شماره یک، مشارکت‌های الهیاتی است. ما قبلاً در کتاب جانانان ادواردز به این موضوع اشاره کرده‌ایم. اما در نتیجه اولین بیداری بزرگ، شاهد تجدید حیات کالوینیسم در زندگی کلیسای و عمومی آمریکا هستیم.

بنابراین، به یاد داشته باشید، پیوریتن‌ها کالوینیسم را با خود آوردند. این مکتب رو به زوال رفت. آن چهار نفری که نام بردیم، چهار رهبر اولین بیداری بزرگ، همگی کالوینیست بودند.

بنابراین گرایش الهیاتی آنها این بود. آنها کالوینیست بودند. برای مثال، جورج وایتفیلد یک کالوینیست بود و به همین دلیل با دوستش جان ولسلی بر سر مسئله تقدیر ازلی اختلاف نظر داشت.

اما چهار واعظی که ما بررسی کردیم، همگی کالوینیست هستند. و بنابراین آنها کالوینیسم را بازی گردانند. یک تجدید حیات کامل وجود دارد.

آونگ در زندگی آمریکایی به سمت کالوینیسم بازی گردد - شکی در این نیست. دوم، اینجا شاهد احیای تقوای تجرپی هستیم.

احیای تقوای تجرپی. بسیار خوب. این یعنی دین مسیحیت فقط به دانش اعتقادی معقول محدود نمی‌شود.

دین مسیحیت با قلب سروکار دارد. با تجربه شخصی شما سروکار دارد. با زندگی درونی شما سروکار دارد.

این ارتباط زیادی با آن دارد. بنابراین ما آن را تقوای تجرپی می‌نامیم. واعظان اولین بیداری بزرگ نه تنها برای ذهن مردم، بلکه برای قلب آنها موعظه می‌کردند، به این معنی که آنها برای کل فرد موعظه می‌کردند.

بنابراین، شما این را در اولین بیداری بزرگ زیاد می‌بینید. مورد سوم، یک آزمون بزرگ برای زندگی مذهبی. یک آزمون بزرگ برای زندگی مذهبی تبدیل به یک تغییر کیش شخصی می‌شود.

پس ما می‌دانیم که اگر شما مسیحی هستید، آیا می‌توانید به این واقعیت شهادت دهید که مسیح را به عنوان پروردگار و ناجی شخصی خود پذیرفته‌اید؟ این آزمون اصلی برای زندگی مذهبی است. بنابراین، آیا شما تمام آموزه‌های کلیسا را می‌دانید؟ آیا تمام سرودهای کلیسا را می‌دانید؟ آیا تمام آیات کتاب مقدس را می‌دانید؟ نه. آن چیزها. همه این چیزها خوب هستند، اما آزمون اصلی زندگی مذهبی شما نیستند.

افراد زیادی هستند که اصول، آیات و سرودهای مذهبی زیادی می‌دانند اما مسیحی نیستند. و ممکن است ظاهری مسیحی داشته باشند. آنها ممکن است به کلیسا بروند و ممکن است بتوانند تمام این آیات کتاب مقدس را از حفظ بخوانند.

اما در این اولین بیداری بزرگ، آزمون اصلی، تغییر کیش شخصی است. این هم به نوعی به پیوریتن‌ها برمی‌گردد. بنابراین این موضوع اهمیت پیدا می‌کند.

و چهارم، این امر باعث ایجاد نگرانی در مورد آموزش عالی شد. ما قبلاً به دو مورد اول اشاره کردیم. از پرینستون نام بردیم که توسط پرسبیتریانها تأسیس شد.

ما به دانشگاه براون اشاره کردیم که توسط باپتیست‌ها تأسیس شد. در ابتدا کالج رود آیلند نام داشت، اما نام خود را به دانشگاه براون تغییر داد. در اینجا به برخی مکان‌ها اشاره می‌کنیم که دو مورد از آنها را ذکر نکرده‌ایم.

کالج کوئیز، که در سال ۱۷۶۶ تأسیس شد و اکنون با نام راتگرز در نیوجرسی شناخته می‌شود، یک مدرسه دولتی بسیار خوب است، اما توسط اصلاح‌طلبان هلندی در سال ۱۷۶۶ تأسیس شد. و سپس، دارتموث در سال ۱۷۶۹ به عنوان یک کالج جماعتی تأسیس شد. دارتموث قبل از آن یک خدمت تبلیغی برای بومیان آمریکا داشت، اما در نهایت این نام را گرفت و آنها آن تاریخ را به عنوان زمان تأسیس خود انتخاب کردند.

خب، پس برخی از مشارکت‌های الهیاتی. شکی در این نیست. بنابراین من این‌ها را در بخش الهیات قرار می‌دهم. نه اجتماعی، زیرا الهیات چیزی بود که در آموزه‌های این مکان‌ها مهم بود.

به همین دلیل است که آنها تأسیس شدند: برای آموزش الهیات، پرورش واعظان و غیره در سنت‌های مختلف. بنابراین، تصمیم گرفتم آنها را در اینجا تحت مشارکت‌های الهیاتی قرار دهم. بسیار خوب، اجازه دهید فقط به مشارکت‌های اجتماعی اشاره کنم.

مشارکت‌های اجتماعی در اولویت قرار دارند، و ما قبلاً این را دیده‌ایم: ارتقای جایگاه افراد عادی. شکی در این نیست. مرد و زن عادی اکنون ارتقا یافته‌اند.

و از دو جهت مهم ارتقا یافته است. من امروز به همه اینها نمی‌پردازم، اما حداقل امروز آنها را شروع می‌کنم و دوشنبه آنها را تمام خواهیم کرد. از دو جهت ارتقا یافته است، و همه ما به نوعی به آنها اشاره کرده‌ایم.

با این حال، یک فرد عادی به این دلیل ارتقا می‌یابد که تجربه مذهبی او به اندازه یک فرد ثروتمند و بانفوذ اهمیت دارد. یک فرد ثروتمند و بانفوذ ممکن است یک فرد مذهبی باشد، اما اکنون، به دلیل تغییر مذهب شخصی، که همه را در یک سطح قرار می‌دهد، حال یک فرد عادی، شاید حتی یک فرد بی‌سواد، شاید حتی یک فرد بسیار فقیر، آن فرد در همان سطح مذهبی کشیش، پیشوای روحانی و وزیر قرار می‌گیرد. بنابراین آن فرد به این ترتیب ارتقا می‌یابد.

و البته از نظر کتاب مقدس هم باید همینطور باشد. اما، خوب، مقام دوم برای ترفیع برای افراد عادی چیزی است که قبلاً به آن اشاره کردیم. افراد عادی، افراد عادی، برخی از آنها اکنون می‌توانند در کلیسا صحبت کنند.

می‌توانید تصوریش را بکنید؟ خدا چارلز چانسی را نفرین کند. اما بعضی از آنها واقعاً می‌توانند در کلیسا صحبت کنند چون خدا آنها را به صحبت کردن ترغیب کرده است و کشیش کلیسا به آنها فرصت صحبت یا موعظه در کلیسا را می‌دهد. بنابراین حالا یک فرد عادی، یک فرد عادی، فرصت‌هایی دارد که معمولاً فقط یک کشیش یا یک کشیش یا یک کشیش به دست می‌آورد.

بنابراین، آن شخص، آن شخص عادی، قطعاً با این مشارکت اجتماعی، اولین مشارکت اجتماعی، ارتقا می‌یابد. خوب، خوب، دومی هم مشابه است. دومی این است که بر فعالیت غیرمتعارف تأکید می‌شود.

شکی در این نیست. فعالیت افراد غیر روحانی مورد تأکید قرار گرفته است، که به معنای نقش‌های جدید رهبری است، که به معنای واگذاری نقش‌های رهبری به افراد غیر روحانی است. نقش‌های رهبری در کلیسا به افراد غیر روحانی داده شده است.

رهبر کلیسا فقط کشیش، واعظ، وزیر، یا فقط کشیش، وزیر یا کشیش نیست. افراد غیر روحانی کلیسا می‌توانند کلیسا را رهبری کنند. و البته، جماعت‌گرایی قبلاً این را دریافته بود.

بنابراین، جماعت‌گرایی از قبل توسط افراد غیر روحانی رهبری می‌شد. افراد غیر روحانی کلیسا را اداره می‌کنند. اما اکنون، به دلیل اولین بیداری بزرگ، بسیاری از مسیحیان دیگر نیز به اهمیت افراد غیر روحانی پی برده‌اند.

بگذارید اینجا به یک مورد دیگر اشاره کنم. استقلال شخصی در زندگی مذهبی. بنابراین، زندگی مذهبی یک انتخاب آزاد شخصی است.

من به خدا بله می‌گویم یا به خدا نه می‌گویم. من آزادم که انتخاب کنم، آزادم که به خدا بله بگویم یا نه. این به استقلال در زندگی سیاسی اشاره داشت.

چون در زندگی سیاسی کنونی در مستعمرات آمریکایی، مردم شروع به گفتن این جمله کرده‌اند که، یک لحظه صبر کنید، شاید ما باید آزادی مردم را برای نه یا بله گفتن به دولت بریتانیا داشته باشیم. شاید مردم باید آزاد باشند، همانطور که مذهبی هستند، که نه یا بله بگویند. شاید آنها باید در زندگی سیاسی نیز آزاد باشند که نه یا بله بگویند.

خب، البته این با توجه به اینکه مردم انگلستان این کار را می‌کنند، خوب پیش نمی‌رود. بگذارید من یکی بکنم. فقط برای یکی دیگر وقت دارم.

یکی دیگر. جدایی کلیسا و دولت. طرفداران کلیسای کانگرگیشنال و باپتیست‌ها و راجر ویلیامز و ویلیام پن را به یاد بیاورید.

فقط به یاد داشته باشید که این موضوع، جدایی کلیسا و دولت، به یک مسئله‌ی اساسی تبدیل می‌شود و راه خود را به زندگی سیاسی پیدا می‌کند. بنابراین، جدایی کلیسا و دولت به زندگی سیاسی نیز وارد می‌شود زیرا ما نمی‌خواهیم دولت به کلیسا بگوید چه کار کند. ما نمی‌خواهیم دولت کلیسا را کنترل کند.

شما نمی‌توانید چنین چیزی داشته باشید. حال، به یاد داشته باشید که گفتیم گفتگو در مورد کلیسای دولتی امروز به سمت معکوس رفته است. ما نمی‌خواهیم کلیسا بر دولت تأثیر بگذارد.

به یک معنا، این دلیل اصلی جدایی کلیسا و دولت نیست. این جدایی به این دلیل شروع شد که ما نمی‌خواستیم دولت به کلیسا بگوید چه کار کند، همانطور که در اروپا و آن جنگ‌های اروپایی و غیره اتفاق افتاد. به هر حال

.باشه. الهی که دلتون شاد باشه. آخر هفته خوبی داشته باشید.

دوشنبه این کار را تمام می‌کنیم و بعد چهارشنبه و جمعه به سوالات جواب می‌دهیم. باشه. آخر هفته خوبی داشته باشید.

این دکتر راجر گرین در حال تدریس در مورد مسیحیت آمریکایی است. این جلسه ششم، جاناتان ادواردز و اولین بیداری بزرگ است.